

# نگاهی به نشر تازه

## دیوان شیخ کمال خجندی

دیوان شیخ کمال خجندی، به اهتمام ایرج گل سرخی،

جلدهای اول و دوم، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۴

میرزا ملاحمد

بدرالدین مقصودوف

دانشگاه دولتی تاجیکستان شهر دوشنبه



میرزا ملاحمد

شیخ کمال‌الدین محمد ابواحمد خجندی سخنور ممتاز و خوش‌الحانی است که هنوز [=در همان] زمان زندگی، شهرت باسزائی کسب کرده دیوان اشعار لطیف او در طول قرن‌ها از کتب خواندنی و پسندیده مردم فارسی زبان بوده است. نسخه‌های فراوان دیوان شاعر که در کتابخانه‌های عالم محفوظند و در چاپخانه‌های گوناگون به زیور طبع آراسته شده‌اند دلیل گویای این شهرت و دل‌بستگی است. جای بسا خوشحالی است که انتشارات سروش نشر تازه دیوان شاعر را به عمل آورد که آن نتیجه سعی و کوشش دانشمند فاضل جناب آقای ایرج گل سرخی می‌باشد.

کتاب از دو جلد عبارت بوده با پیشگفتارهای خیلی صمیمی مدیرعامل انتشارات سروش و جناب آقای گل سرخی افتتاح می‌یابد. مقدمه مفصل جناب آقای گل سرخی شرح مسائل گوناگون احوال و آثار و اندیشه کمال خجندی و توصیف نسخه‌های خطی و چاپی دیوان شاعر را فرامی‌گیرد.

طوری که معلوم است متن علمی و انتقادی دیوان کمال

خجندی تا این دم سه مرتبه چاپ شده بود. با اهتمام:

- آقای عزیز دولت آبادی در تبریز (سال ۱۳۳۷)،

- آقای شیدفر در مسکو (سال ۱۳۵۴)،

- پروفسور حسین زاده و اسدالله‌یف در دوشنبه (سال

۱۳۶۵).

در تقریظهایی که راجع به نشرهای مذکور چاپ

شده‌اند<sup>(۱)</sup>، ضمن بیان حسن و قبح، به نامکمل بودن آنها

اشاره رفته است.

بنابراین مشتاقان و محققان آثار کمال خجندی در



آرزوی نشر هرچه مکملتر دیوان شاعر بودند که خوشبختانه آقای ایرج گلسرخی آن آرزو را جامه عمل پوشاندند.

در تهیه متن دیوان از دو نسخه قدیمی و معتبر که تا این وقت از نظرها دور بوده‌اند، استفاده شده است. یکی نسخه شماره ۲۶۶ که در گنجینه کتب خطی کتابخانه دانشکده شهید مطهری (کتابت در سال ۱۳۲۱ هـ) و دیگر نسخه شماره ۲۶۴ گنجینه دستنویسهای مدرسه عالی شهید مطهری (کتابت شده در زمان شاعر) نگهداری می‌شوند.

متن بخش دوم دیوان براساس دو نسخه قدیمی مذکور مرتب گردیده از ۸۱۷ غزل، ۷۱ قطعه، ۱۱ رباعی و ۱۴ معما عبارت است و در پاورقی هر صفحه تفاوت‌های متن نسخه‌های خطی و چاپی آورده شده‌اند. در بخش سوم دیوان ۱۷۲ غزل و اشعار دیگری که در سایر نسخه‌های خطی و چاپی موجودند ولی در نسخه‌های قدیمی مذکور نیستند، جای داده شده‌اند. بدین ترتیب دیوان مذکور از لحاظ فراگرفتن آثار شاعر از همه مکملتر محسوب می‌شود.

قبل از آنکه راجع به کیفیت تهیه متن توقف کنیم لازم می‌دانیم که در بابت مقدمه مفصل دانشمند گرامی، ایرج گلسرخی چند ملاحظه را بیان نماییم:

(۱)

آقای گلسرخی در مقدمه سعی کرده‌اند که در ردیف شرح حال و آثار کمال مهمترین مسائل اجتماعی و فرهنگی زمان او را نیز مورد بررسی قرار بدهند. یکی از چنین مسائل رشد تصوف در عهد شاعر می‌باشد. خاورشناسان معروف براون و یان ریکا علت رشد تصوف را در آن دوران حمله مغول دانسته‌اند. آقای گلسرخی درست می‌فرمایند که جنگ و خونریزی هیچ گاه نمی‌تواند «وسیله ایجاد فرهنگ و ترویج هنر شده باشد».<sup>(۲)</sup> در واقع ترویج تصوف در ایران زمین قبل از هجوم مغولها جای داشت و این در قرون بعد نیز ادامه یافت.

این گونه مباحثات و ملاحظات جالب که در بعضی موارد به نظر می‌رسند، ارزش علمی مقدمه را افزوده‌اند. ولی

متأسفانه چنین حالت در شرح حال کمال خجندی که در مقدمه با یک نظم و ترتیب معین بیان نشده است کمتر مشاهده می‌گردد. از جمله در خصوص اسم و کنیه و همسر و فرزند داشتن و نداشتن شاعر در ضمن توصیف نسخه خطی متعلق به «رحیم جلیل» به این طریق اظهار نظر شده است:

«در هیچ یک از تذکرها و کتبی که در دسترس

بود «ابو احمد محمد خجندی» برای کمال خجندی

به کار برده نشده است، بعضی «کمال الدین مسعود

خجندی» نوشته‌اند و نسخی که نزدیک به دوران

شاعر بوده به «مولانا شیخ کمال خجندی» بسنده

کرده‌اند و این اشکالی است که باید استاد اسدالله‌یف

خود بگشایند و گرنه می‌تواند باعث شک بسیار شود

و این تقدیشه را پیش آورد که شاید نام شیخ خجندی

«محمد» بوده و «ابو احمد» نیز دارای اشکال است

بخصوصی که به گفته خود شیخ، او همسری نگزیده و

فرزندی نیز نداشته است...»<sup>(۳)</sup>

در واقع در اکثر نسخ خطی دیوان کمال خجندی و

تذکرها اسم کامل شاعر آورده نشده است و کاتبان و

تذکره‌نگاران با ذکر «شیخ کمال خجندی» یا «خواجه کمال

خجندی» اکتفا کرده‌اند. ولی در بعضی نسخه‌های قدیمی

دیوان کمال اسم کامل شاعر، کمال الدین ابو احمد محمد

خجندی ثبت شده است. این را علاوه بر نسخه متعلق به

رحیم جلیل در نسخه‌های دیگر دیوان شاعر از جمله در

نسخه‌ای که تحت شماره ۱۶۳۵ در کتابخانه ملی پاریس

محفوظ است مشاهده می‌توان کرد. در این نسخه کاتب اسم

شاعر را «کمال الدین محمد الخجندی»<sup>(۴)</sup> نوشته است،

خاورشناس روسی و یو. گورگوروف در تحقیقاتی که بیش از

صد سال قبل از این انجام داده است اسم شاعر را «شیخ

کمال الدین ابو احمد خجندی»<sup>(۵)</sup> ذکر کرده است که البته

بی دلیل نباید باشد.

در مورد زن و فرزند نداشتن کمال خجندی در جای

دیگر مقدمه نیز اشاره شده است که شاید دلیل یگانگی آقای

گلسرخی همین باشد:



## دیوان شیخ کمال خجندی

بمراه با شرح حال زندگانی

آدم شیخ خجندی: علی دامغانی

بمراکز

بناهم

ایرج گلبرخی

جد فقیر را اسماعیل کمال می نامیده‌اند»<sup>(۷)</sup>.

ضمناً باید تذکر داد که راجع به بعضی نکات روزگار کمال خجندی در تاجیکستان و روسیه مقاله‌ها چاپ شده‌اند که متأسفانه در دسترس آقای گلبرخی قرار نگرفته‌اند.<sup>(۸)</sup> در مقدمه تحت عنوان «شرح حال کمال و آثار او آنطور که استادان گذشته و حال نوشته‌اند» جهت معرفی احوال شاعر اطلاعات مؤلفان منابع ادبی و تاریخی و محققان امثال عبدالرحمن جامی، خواندمیر، ادوارد براون، ذبیح‌الله صفا، یان ریپکا، براگینسکی، صدرالدین عینی و دیگران نقل شده است، ولی متأسفانه آن اطلاعات که دارای اشاره‌های ضد و نقیض می‌باشند مورد سنجش قیاسی و ارزیابی قرار نگرفته است.

ضمناً باید تذکر داد که اولین اطلاعات را راجع به کمال (به استثنای مقدمه علی دامغانی) شیخ آذری در «جواهر الاسرار» داده است که در مقدمه مذکور یادی از آن نشده است، یک نسخه نفیس این اثر در کتابخانه ملی فردوسی شهر دوشنبه زیر شماره ۱۹۱۶ محفوظ است.

(۲)

مسئله دیگر مربوط به روزگار کمال که به آن هم در ضمن توصیف نسخه‌های خطی دیوان شاعر اشاره شده است، سنه درگذشت اوست. آقای گلبرخی از روی مقدمه ناتمام علی دامغانی تا سال ۸۲۱ هجری در قید حیات بودن شاعر را تأیید کرده‌اند. پیش از همه باید گفت که از مقدمه مذکور که عکس آن نقل شده است، اشاره صریحی به زنده بودن شاعر تا سنه یاد شده به نظر نمی‌رسد. ثانیاً چنانکه خواهیم دید سنه وفات شاعر به طور دقیق معلوم بوده جای شکی نیست ولی آقای گلبرخی دلیل دیگر در این مورد پیش آورده‌اند که «غزل زیبا که تذکره نویسان<sup>(۹)</sup> آن را نشانه زیستن شیخ بیش از صدسال میدانند».<sup>(۱۰)</sup> می‌باشد و مطلب بیت ذیل آن غزل است:

چو دیدم قبله روی تو صد ساله نماز خود

به محراب دو ابرویت قضا کردم، قضا کردم<sup>(۱۱)</sup>

در بیت مذکور «صد ساله نماز» معنی صد سال نماز

«چنانکه خود او (یعنی کمال خجندی) می‌فرماید همسری نداشته است بنابراین امکان دارد زنان در خانقاه او راه نداشته‌اند. کمال می‌گوید:

گله کردی که ز رنجور نکردی برمش

تو بپرسی از من بی دل که روزان و شبان

مونی نیست مرا در بر و مشهورست این

دلبری هست ترا در بر و معروفست آن»<sup>(۶)</sup>

اولاً: در بیت‌های فوق اشاره صریح به زن نگذاشتن شاعر

نیست و تأیید شده است که در این چند شب و روز، شاعر (شاید در خانقاه) بی‌محبوب و مونس است. چنانکه از شرح حال شاعر معلوم است چنین لحظه‌های جداتی و غریبی بارها به او مصادف گشته است.

ثانیاً: دلیل قاطع زن و فرزند داشتن کمال خجندی یکی از اخلاف مشهور او دانشمند و ادیب معروف رضا قلیخان هدایت می‌باشد که خود او در تذکره مجمع الفصحاح در این باره نوشته است:

«والدم را مسقط الرأس چارده کلاته از ملک هزار

جریب بوده که سمنان و دامغان از بلاد مشهوره آن حدود است و چون نسب آباء و اجداد او به شیخ کمال خجندی می‌پیوسته در اسامی آن طایفه کمالی الحاق می‌شده چنانکه



گزاردن را ندارد بلکه به معنی عمر دراز است. عدد صد در زبان فارسی همان طوری که در فرهنگها هم اشاره شده است، مفهوم «زیاد، فراوان» را نیز دارد. (۱۲) در اشعار خود کمال هم واژه صد به معنی زیاد، فراوان، دراز به کار رفته است که به طریق نمونه چند بیت را می آوریم:

گر یک دم وصل تو خریدیم به صد جان

آن هم سر یک موی ندانیم بها بود (۱۳)

\*

بعد صد ساله جفا با من (۱۴) از یار جدا

گر کند عمر وفا، بوی ووقای تورسد (۱۵)

\*

گر بجویند به صد قرن نیابند کمال

بلبلی چون تو خوش الحان به چمنهای خجند (۱۶)

\*

من به صد منزل ز خوارزم جدا و ز آب چشم

همچنان نظاره مردم به جیحون می کنم (۱۷)

\*

کمال در چند مورد در واقع به عمر دراز اشاره کرده است، ولی اعداد شصت و هفتاد را نشان داده است که این هم عمر کوتاه نیست:

گفت کمال عاقبت در سر زلف ما رسی

هم برسی به شصت چون عمر گذشت از جلم (۱۸)

\*

زلف تو به قرنی نشود یافت که آن شصت

گر عمر رسد نیز به هفتاد نیابد (۱۹)

راجع به سنه فوت کمال خجندی در منابع تاریخی و ادبی اختلاف وجود دارد. ولی در هیچ یکی از آنها تا سال ۸۲۱ هجری و بعد از آن در قید حیات بودن کمال ذکر نشده است. دولتشاه سمرقندی، شیرخان لودی، لطفعلی بیگ آذر، سنه درگذشت شاعر را ۷۹۲ هجری، سید راقم، عبدالله کابلی، رضاقلیخان هدایت ۷۹۳ ه، محترم بخارایی ۷۹۴ ه، مؤلف مجالس العشاق ۸۰۷ ه، رقم زده اند. اما عبدالرحمن جامی در «نفحات الانس»، خواندمیر در «حیب السیر»، امین احمد

رازی در «هفت اقلیم» سال وفات کمال را ۸۰۳ ه ذکر کرده اند. در مآخذ دیگری چون «روضات الجنان»، «ریاض العارفین»، «اولاد الاطهار»، «طریق الحقایق»، «سامی الاسامی»، «نشر عشق» نیز سنه ۸۰۳ ه ثبت یافته است. سنه ۸۰۳ ه که اکثر منابع نشان داده اند، به نظر ما صحیح است. این را چند دلیل دیگر نیز به ثبوت می رسانند. شاعر و خوشنویس معروف عبدالرحیم خلوتی تبریزی از جمله مریدان شیخ کمال خجندی بوده، چنانکه از قطعه ذیل او برمی آید، بارها به صحبت شیخ شرفیاب شده است:

شنیدم من از شیخ کامل کمال

دو قدمی حدیث و گرفتم به گوش (۲۰)

خلوتی در قطعه دیگری خود صریحاً در سال ۸۰۳ ه از

عالم گذشتن کمال را تأیید کرده است:

عارف حق شناس شیخ کمال

که جهان را به شعر تر بگرفت

تا سخن از دهن برون افتد

کس سخن مثل آن بزرگ نگفت

هشصد و سه گذشت کان خورشید

همچو سه در محاب جیب نهفت (۲۱)

سنه ۸۰۳ ه در چند قطعه تاریخ هم بیان شده است. شاعر معاصر کمال شرف الدین رامی تبریزی نوشته است:

کجا ماند در شعر و انشا کمالی

کمال سخنور نمانده به دنیا

چو جسم زرامی سن رحلتش را

کمال خجندی بکوچید گفتا (۲۲)

در قطعه فوق «کمال خجندی بکوچید» ماده تاریخ بوده به حساب ایجت ۸۰۳ می شود. در این بابت ماده های تاریخ دیگر هم موجود است امثال «زهی آفتاب بدر کمال» و یا منبع حسن ماهتاب جمال» که از همه آنها سال ۸۰۳ استخراج می شود.

از چه سبب باشد که مؤلف مقدمه فصل دیوان «تعیین سال تولد و چگونگی زیستن کمال خجندی» (۲۳) را وظیفه اسامی خود نمی دانند و به مسائل زندگی او کمتر توجه ظاهر



نموده در این باب در ضمن شرح مسائل دیگر سخن می‌رانند. حال آنکه در مقدمه دیوانها باید قبل از همه مسائل روزگار و آثار شاعران حتی الامکان روشن شود تا راه برای خوانندگان و محققان باز گردد.

(۳)

به نظر ما در مقدمه با هر وسیله به مسلکهای نقشبندیه و حلاجیه پیوستن کمال خجندی درست نیست زیرا تعیین جهانبینی شاعر بحث جدی علمی را تقاضا می‌کند که از دائره مقدمه بیرون است. ما نیز تفسیر و تحقیق این مسئله را به محققان رشته فلسفه و تصوف واگذار نموده فقط همین برداشت خود را از مطالعه دیوان به طریق گمان‌گفتنی ایم که احتمالاً کمال به هیچ مسلک مشخص نگرویده به قول خودش رندی را پیشی گرفته باشد. حالا با ذکر چند اشاره صریح شاعر اکتفا می‌نماییم:

کس بوی ربا نشنید از خرقة ما رندان

چون دور به صد فرسنگ از زاهد مغروریم

\*

خلق گویند که رندست و نظر باز کمال

هرچه گویند به روی تو که صد چندانیم

\*

گر شیوه کمال بپرسد کسی ز تو

گو صوفی است رند ولی آثنا نمانت

\*

چون روز روشن است که ما رند و عاشقیم

چون صبح در پرستش روی تو صادقیم

\*

کمال عاشق و رندست حالا ز ازل

زهی سعادت اگر تا ابد چنین باشم

\*

من ترک زهد کرده و رندی گزیده‌ام

خاشاک ره داده و گوهر خریدم (۲۴)

نظر یک بعدی و سطحی را در مقدمه در بررسی موضوع

عشق نیز می‌توان مشاهده کرد. آقای گلسرخ‌چی درست می‌فرمایند که:

«گروهی با تکیه به اندیشه‌های صوفیانه آن دوران

اعتقاد دارند در اشعار کمال، عشق، بیان‌کننده اندیشه‌های

عارفانه اوست؛ و راهی است در صوفیگری و گروهی دیگر،

بخصوص پژوهشگران و دانشمندان هفتاد سال اخیر، همه

آن عشق را به غمزه چشم و ابروی وابسته می‌دانند و آنها که

خواست‌هاند میان این دو برداشت را آشتی دهند، اعتقاد دارند

سخن کمال از این عشق به ظاهر، هدفش فقط باطن بوده

است» (۲۵).

ولی متأسفانه به جای توضیح نظر کمال به عشق و کیفیت

بیان آن خود دانشمندگرامی ناآگاهانه یا آگاهانه به گروه اول

می‌پیوندند و تأیید می‌کنند که کمال:

«چون حافظ در غزلیات خود مسائل عاشقانه را با

زاویه‌ای بس عارفانه مطرح کرده و باهم می‌آمیزد... و شاید

همین شیوه شاعرانه و عارفانه است که برترین زیبایی شعر

کمال را در خود دارد» (۲۶).

بدین منوال در جایهای دیگر مقدمه تأکید می‌شود که

عشقیه‌های کمال فقط جنبه عرفانی دارند. ولی مطالعه دیوان

کمال نشان می‌دهد که در اشعار او در ردیف عشق عرفانی،

تصویر عشق زمینی و معشوق واقعی نیز کم نیست. اینجا

برای نمونه غزلی را نقل می‌کنیم که در آن بویی از عرفان

نیست و معشوق ترک واقعی سرایی است:

ترک من مه (۲۷) بود به ترکی آی

خوش بود یک شی به پیش من آی

دیده‌مه که چون رود بر بام

تو مهی هم به بام دیده بر آی

خانه بنده، بنده خانه تست

خیر مقدم خوش آمدی فرمای

گریه عاشقان بسین ز برون

روز باران بیا به خانه در آی

خانه خالی ست از میان مگر برز

در بسند و میان بسته گشای





مزار شیخ کمال الدین خجندی؛ استاد کمال الدین بهزاد

در غریبی جان به سختی می دهد مسکین کمال  
 وا غریبی، وا غریبی، وا غریبی، وا غریب  
 این یک برداشت بود با توجه به تصوف کمال که هیچ  
 گونه ارتباطی با غریبی و زاری و دور افتادن از شهر و خانه  
 ندارد<sup>(۳۱)</sup>.

فاضل گرامی آقای گل سرخی خوب می دانند که تن نزد  
 عرفا لرزشی ندارد و مراد از «من» یا «تن» همان روح است.  
 گذشته از این در نظریه وحدت وجود، کمال خداوند - که  
 حقیقت کل است و خارق الطبیعه نیست - آن در خود انسان  
 که جزء طبیعت است دانسته می شود. به ایات زیر توجه  
 کنید:

یار پیش دو چشم تست ای اشک

حاجتِ هر طرف دویدن نیست

\*  
 دوست در جان نیست زین خیرت  
 تشنه مُردی و آب در نظرت  
 \*  
 ساهانند که در تک و پویم

تو به مایی، عجب چه می جویم

\*  
 در پیچود پیسی در طلب دوست کمال  
 دوست در خانه و ما گرد جهان گردیدیم<sup>(۳۰)</sup>

\*  
 نیست ز هم مُفارقَت، سایه و آفتاب را  
 هر طرفی که می روی من به تو و تو بامنی<sup>(۳۱)</sup>

ایات مرقومه را حاجت به شرح نیست. اما مطلع غزل  
 «واغریبی» یا مضمون عرفانی ایات فوق عمومیتی ندارد و  
 حاوی معنی واقعی زمینی است. این ادعا را بیت دوم غزل  
 مذکور باز هم بیشتر روشنی می اندازد:

آرزومند دیار خویشم و یاران خویش  
 در جهان تا چند گردم بی سرو بی با غریب  
 اگر به دنبال اندیشه فوق آقای گل سرخی برویم، در آن  
 دیاری که آن را نام نیست، باید یک یار باشد که آن هم حق

گر وفا می کنی به جای خود است

وعده های کهن بیار به جای

کرد ویران سرای و کاخ کمال

طاق ابروی مهوشان سرای<sup>(۳۲)</sup>

یا خود غزل معروف کمال «واغریبی» که آن هم در  
 مقدمه از همین دیدگاه یک بعدی بررسی شده است: مؤلف  
 مقدمه نوشته اند:

دل مقیم کوی جانانست و من اینجا غریب

چون کند بیچاره مسکین تن تنها غریب

آرزومند دیار خویشم و یاران خویش

در جهان تا چند گردم بی سرو بی با غریب

اشاره دارد به دوری جان از جانان، یا روح و روان از آن

جایگاه نخستین چه به اعتقاد صوفیان جان در این دامگه

غریب افتاده و هر لحظه آرزو دارد تا بر آستان عرش

خداوندی بوسه زند و آن غربت... همان زاری جان است در

بدن از دوری جانان؛ ... تن مسکین او نیز غربت افتاده و

آرزومند دیار خویش است و یاران خویش. آن دیار به قول

صوفی بزرگ دیگرمان، مصر و عراق و شام نیست و آن

شهری که آرزومندانه برایش اشگ می بارد، شهر است کورا

نام نیست و در آخرین بیت می فرماید:



تعالی است. اما اینجا دل شاعر از زادگاهش دور افتاده، آرزومند دیار خویشاوندان و دیدار جمع یاران قدیم است. آقای گل سرخی می افزایند که «شیخ یا میل و عشق خود از خجند یا از چاچ به مکه و مدینه و بغداد و شهر تبریز سفر کرده است و در آنجا نیز در نهایت نعمت و آسودگی روزگار می گذرانیده». این فرموده ایشان صحیح است اما باید گفت که احساس مهر وطن، زادگاه و دوستان و خویشاوندان مفهوم معنوی است و ارتباطی به مادیات و دارائی و زندگی پر نعمت ندارد. بخصوص کمال که شاعر حساس و نازک خیال بود امکان دارد که گاهی یاد وطن آباتی می کرد و در لحظات نگرانی غم و اندوه فراق را هم به قلم می آورد که غزل «واغریبی» نمونه برجسته آنهاست

(۴)

در مقدمه آقای گل سرخی بعضاً تضاد فکر نیز مشاهده می شود. از جمله همان طوری که ذکر شد کمال پیرو طریقت نقشبندیه دانسته شده بود. ولی در قسمت آخر مقدمه تأیید می شود که:

«او در تصوف نیز به راه خود می رفته»<sup>(۳۲)</sup>

همین گونه اختلافات در نوشت بعضی اسمها نیز به نظر می رسد. مثلاً اسم یکی از موضعهای تبریز که باغ و خانقاه کمال در آن جا واقع بود، به طور گوناگون ثبت شده است. در مقدمه «وییلان کوه» و «وییلان کوی» نوشته شده است.

حتی در اقتباسی که از «تاریخ ادبیات در ایران» دکتر ذبیح الله صفا نقل شده است، اول «وییلان کوی» سپس «وییلان کوه» ثبت یافته است حال آنکه دکتر ذبیح الله صفا در همه جا «ولیان کوه» نوشته اند.<sup>(۳۳)</sup> در متن غزلیات دیوان هم «ولیان کوه» نوشته شده است. ولی در آخر سخن جلد دوم دیوان آقای گل سرخی سفر خود را به تبریز و زیارت و مقبره شاعر به قلم داده ضمناً می نویسد که «پیر دانانی که او را راهنمایی می کرد «ولیان کوه» را نادرست می داند و طرز ویلان کوی را بدون هیچ دلیل صحیح می شمارد.<sup>(۳۴)</sup> عدم یکرنگی در نوشت اسمها باعث راه گم شدن خوانندگان می گردد.

مقدمه آقای گل سرخی با فعل «حافظ در پی کمال و یا کمال خجندی در اقتضای حافظ شیرازی» پایان می یابد که آن خیلی مهم بوده ۷۶ غزل در پیروی همدیگر سروده این دو غزلسرای معروف عالم را فرامی گیرد و برای تحقیق من بعداً ارتباط دو غزلسرای بزرگ ارزش زیاد دارد.

متن اشعار دیوان کمال خجندی همان طوری که ذکر شد، در اساس دو نسخه قدیمی دیوان شاعر که در کتابخانه های دانشگاه شهید مطهری و مدرسه عالی شهید مطهری محفوظند مرتب شده است. آقای گل سرخی همچنین از سه نشر پیشین و به خصوص از نشر مسکو و نسخ دیگر استفاده کرده تفاوت های متنی را حتی الامکان ثبت نموده اند. از این رو متن دیوان حاضر را میتوان الحال از مکملترین متون اشعار کمال دانست. با وجود این دیوان مذکور هنوز کلیه اشعار شاعر را فرامی گیرد و در نسخه های دیگر دیوان شاعر و جنگ و بیاضهای گوناگون اشعار نامطبوع او را پیدا کردن ممکن است. مثلاً سال ۱۳۶۷ آقای عزیز دولت آبادی لطفاً به یکی از نویسندگان این تقریظ (مقصودوف) سه غزل نامطبوع کمال را که از یک جنگ قدیمی پیدا کرده اند، ارسال نمودند که مطلع آنها چنین است:

شادی نیافت هر که غم دلبری نداشت

در سر هوای مهر پری بگری نداشت

بی درد دلی راه به درمان نتوان یافت

تا جان ندهی صحبت جانان نتوان یافت

ای پیش شکرین لب لعلت نبات هیچ

در معرض دهان تو آب حیات هیچ

امید است که جستجوی نسخه های قدیمی تر و معتمدتر

دیوان و اشعار نامطبوع کمال خجندی ادامه پیدا می کند و

نشرهای هرچه مکملتر و صحیحتر دیوان شاعر صورت

خواهد گرفت. با همین نیت ما هم ملاحظات خویش را راجع

به متن دیوان کمال خجندی که ثمره زحمات فراوان دانشمندان

گرامی آقای ایرج گل سرخی می باشد، بیان می نماییم.



با وجود آنکه دیوان شامل مقدمه مفصل است در قسمت متن نیز آقای گلسرخى تحقيق را ادامه داده در پانويس شعرها تلميح و اشاره‌هاى شاعر را به سوره‌هاى قرآن شريف، به حوادث و مسائل گوناگون تاريخى و فرهنگى شرح کرده است که اين براى بازهم عميقتر درک کردن اشعار شاعر، مدد مى‌رساند.

### (۵)

بايد متذکر شد که در ردیف ارزشها و فضيلتهای زياد که ياد آوری آنها از گنجایش اين تعريف بيرون است، متن اشعار ديوان از نواقص و اشتباهات نیز برى نيست که آنها را مى‌توان به چند گروه جدا کرد:

گروه اول: نقصانهای مربوط به مضمون و منطق بيتها مى‌باشند:

در ديوان کمال غزلى هست که داراى ردیف «ندارد خط» مى‌باشد، که در نشر مسکو نیز همین شکل را دارد، ولى اگر به مضمون بيتهاى غزل توجه کنيم پى بردن دشوار نيست که واژه «خط» به آن ارتباطى ندارد. مثلاً مطلع غزل را بگيريم:

کسى که دوست ندارد ز جان ندارد خط

که جسم دور ز جان اى جهان ندارد خط (۳۵)  
منطق بيت مذکور و ابیات ديگر غزل از ردیف معنى «بهره، سود» را تقاضا مى‌کند که اين را واژه «حظ» ارائه مى‌دهد و در نشر تبريز و دوشنبه همین طور ثبت شده است.

مضمون بيت زير در شکل «بگذارم» نوشتن قافيه را تقاضا مى‌نمايد:

گر شمع رسد در تو بگذارم از غيرت

بارى چو همى سوزم بگذار که بگذارم (۳۶)

در بيت زير واژه صحبت به منطق آن سازگار نيست:

خواب خوش صحبت برد از نرگس مخمور

شب گر شنوى ناله مستانه ما را (۳۷)

در سه نشر پيشين ديوان بجای واژه مذکور «صحبت» ذکر شده است که کاملاً صحيح است. واژه «صحبت» در بيت ذيل نیز ناجا آمده است:

ما در حريم مجلس عشاق محريم

با درد يار صحبت و با ناله همدميم (۳۸)

در نشرهای پيشين «صاحب» ثبت شده است که منطقى و درست است. در بيت ذيل کلمه «خى» که در فرهنگها همچون مخفف «خیک» يعنى مشک شرح يافته است، هم به مضمون بيت ارتباطى ندارد و هم قافيه غزل را خراب کرده است:

آفتاب از جمال تو خجل است

که ز رخسارها چکاند خى (۳۹)

در چاپ مسکو کلمه مذکور در شکل «خوى» آمده است که معنى عرق را دارد و از هر لحاظ موافق است.

در مصرع دوم بيت زير حرف «با» معنى مطلوب را نمى‌دهد:

باز تير غمزه او بر دل ما کى رسد

اين نظر تاير که افتد اين بلا با کى رسد (۴۰)

در هر سه چاپ پيشين به جای آن «تا» آمده است که صحيح است.

مصرع دوم بيت زير از لحاظ منطق و وزن و قافيه سکه دارد:

از گره مرا خانه چشم آب گرفتست

وز قصه ما چشم تر آب گرفتست (۴۱)

در چاپ مسکو مصرع دوم با اين شکل آمده است که صحيحتر است:

وز قصه ما چشم ترا خواب گرفتست (۴۲)

در مصرع دوم قطعه زير اسم «فرهاد» به مضمون آن

ارتباطى ندارد و واژه «فرياد» که به جای آن در چاپهای تبريز و دوشنبه آمده است درست است:

جز آه و ناله ندارم به عاشقى هنرى

مرا ز دست هنرهای خوشتن فرهاد (۴۳)

مصرع دوم بيت زير هم مضمون روشنى ندارد و همچنين از لحاظ وزن خراب است:

با همه رنج غريبى و غم تنهاى

چون غم عشق تو هرگز نکند ياد حيات هم (۴۴)



در چاپهای پیشین مصرع دوم به این شکل صحیح ثبت شده است:

چون غم عشق توام مونس جانست چه غم

در رباعی ذیل واژه «خرمی» بی موقع بوده به مضمون و هم به وزن آن خلل وارد نموده است:

امروز چو شمر هر که در خط کوشد

خرمی ز خطت به صد غزل نفروشد

پوشید خط خوب تو عیب سخت

همچو خط خوبان که زنج را پوشد (۴۵)

در چاپهای پیشین به جای کلمه مذکور «حرفی» آمده است که از هر لحاظ موافق است. بجای «همچو» در مصرع چهارم، وزن، «همچون» نوشتن را تقاضا می نماید.

\*\*\*

گروه دوم: نقصانهایی می باشند که باعث خرابی وزن مصرع ها گشته اند.

در مصرع زیر کلمه «گلشن» به جای گلش وزن را خلل دار کرده است:

ظلم باشد اگر از برگ گلشن (؟) پیرهن است

«عنبر» به جای «عبیر»:

در شبستان سر زلف عنبر (؟) افشانت

«بین» به جای «ببین»:

در سفته ام از عشق بین (؟) صنعت استاد

«شراب» بجای «شرب»:

صحبت یاران خوش، صحت و شراب (؟) مدام

«ز» به جای «از»:

ز (؟) آب خجند بگذر و کوه

«یا» به جای «به»:

مرا سوختی و با (؟) او ساختی

«پوشید» به جای «پوشیدی»:

رخ رنگین ز مستی خش پوشید (؟) ولی خس را

«گفتم» به جای «گفتیم»:

یک نکته ازین دفتر گفتم (؟) و همین باشد

«خواندش» به جای «خواندنش»:

دل که دلداری ندارد دل نشاید خواندش (؟)

«خوردم» به جای «خورم»:

گفتی غم تو خوردم (؟) چه دانی

«اگر» به جای «گر»:

ترا اگر (؟) بی وفا گفتم چه گفتم

«بوسید» به جای «بوسیدم»:

رخش بوسید (؟) و لب هم دگرها را نمی گویم

«دی» به جای «دینی»:

دانی چه گفت عیسی با عاشقان دی (؟)

«دمی» به جای «دی»:

دمی (؟) گفتمش بگزل لب خود یا بده به من

«دور» به جای «دوری»:

آن به که در دور (؟)، چنین خالی ندارد جام را

«توبه زهد و زرع» به جای «توبه و زهد و ورع»:

او زلف بشکست و کمال از توبه زهد و زرع

زَنار چون بپُرید یار، او هم شکست آصنام را

«صد» به جای «ز صد»:

کزان مزگان صد (؟) ناوک، صد و یک می رسد ما را

«چشم» به جای «چشم»:

به چشم (؟) گرم از آن رو می نماید

«گفت» به جای «بس»:

گفتم ز کمال تو چنین بی خبر و گفت (؟)

حرف ربط «یا» زائد است:

چون زمان وصل رویت یا (؟) بود نازک فرصتی

حرف «ی» در کلمه های «خوش الحانی» و «دلی» حذف شده است:

چنین مرغ خوش الحان (؟) که من دارم روا باشد

در بر ترا دل (؟) هم سنگین ولی چه سنگین

«ای» که در آخر فعل وجه امر و اسم نکره و وحدت می آید، حذف شده است:

از رخ آویخته (؟) هر طرفی زلف به خم

—\*—

دی گفته (؟) به تحفه آرید سر برین در



گروه چهارم: این گروه از نقصانها، به قالب و انواع

شعرهای کمال مربوطند.

طوری که معلوم است مستزاد نوع شعری است که دارای

قالب و طرز نوشت خاص می باشد. عبارات زائد هر مصرع یا

بیت به طور جداگانه در طرف چپ یا زیر آنها نوشته

می شود. ولی در قسمت غزلیات دیوان غزل مستزاد به شکل

ذیل نوشته شده است که مستزاد بودن آن معلوم نمی شود:

ای ریخته سودای تو خون دل ما را بی هیچ گناهی

بوازدمی خست شعیر جفا را باری به گناهی... (۱۸)

به مستزاد بودن شعر مذکور تنها ناشران چاپ دوشنبه

اشاره کرده اند. آقای گل سرخی نیز مانند آقای شیدفر در

قسمت مستزاد دیوان تنها یک رباعی مستزاد را جای

داده اند. ولی متأسفانه در این مورد هم آقای گل سرخی آن

شعر را به طرزی ثبت کرده اند که مستزاد بودن آن معلوم

نمی شود:

با اکبر مسگر به دکان گفتم من

ز انگشت مبه شد به تنت پیراهن

گفتا که ز عشق... احمد سوخت

بر آتش دل پیرهن پاره من (۱۹)

در چاپهای مسگر و دوشنبه شعر مذکور با پاره های زائد

پس از هر بیت آمده به طلبات مستزاد جواب می دهد.

در قسمت ترانه دیوان دو شعر نقل شده است که هر دو از

چاپ تبریز گرفته شده اند، اگر به تعمق به آن شعرها نگریم،

بی بردن دشوار نیست که آنها از لحاظ معنی و مضمون و

قالب به ترانه نسبتی ندارند و بیشتر پاسخ گوی طلبات قطعه

می باشند. زیرا ترانه اصلاً دو بیتی و رباعیهای هستند که با

آهنگ موسیقی سروده می شوند.

در قسمت معمای علاوه ها تنها یک معما آورده شده

است. ولی پاسخ معما که دریافت آن نه به هر خواننده میسر

می شود، ذکر نگردیده است.

گروه پنجم: نقصانها از نادرست و ناجا گذاشتن حرکت و

علامتها سرزده است.

طوری که معلوم است علامت یا خود حرکت را در خط

\* \* \*

سایه (؟) بر ما غریبان ای عجب حیف آیدت

\* \* \*

هرگز دو چشم او به جفا وعده (؟) نداد

\* \* \*

کلمه «چون» در شکل مخفف «چو» آمده وزن را

سکته دار کرده است:

گلی چو (؟) سرو ما اندر چمن نیست

\* \* \*

کمال از ضعف تن چو (؟) شمع دارد زر نشان چهره

\* \* \*

دامن از ما خاکیان چو (؟) زلف باری در مجین

\* \* \*

چو (؟) ز باغ وصل گلرویان جز اینم رنگ نیست (۱۶)

گروه سوم: به گروه سوم نقصانهایی منسوبند که قافیه و

ردیف شعرها را خراب کرده اند.

در غزلی که کلمه های همقافیه اش «چیدیم»،

«بگزیدیم»، «ورزیدیم»، «دیدیم»... می باشند، در مقطع

کلمه «می گردیم» خلاف قافیه عمومی است:

راه پیمود بسی در طلب دوست کمال

دوست در خانه و ما گرد جهان می گردیم (؟)

در رباعی آخرین دیوان «نظامش» به جای «نظامی»

قافیه را خراب کرده است:

آن خوش پسر که بردند در مکتب نظامش

در غزلی که «چکد» ردیف است، در بیت ذیل «چکید»

آمده است:

از غمزه نیش زد به جگر ساحری نگر

کو نیش از کجا زد و خون از کجا چکید (؟)

در مصرع آخر غزلی ردیف «نباشد» حذف شده است:

عاشق به ازین خانه برانداز (؟) (۴۷)

این جا معلوم نیست که اشتباه کاتبان است یا ناشران.

\* \* \*





دانشکده ادبیات تاجیکستان

علامت‌گذاری بیجا امکان نداده است که دانشمند محترم فکری را که در مقدمه به میان گذاشته‌اند، توسعه داده به نتیجه درست برسند. در مقدمه دیوان در فصل «شعر کمال و ارتباط آن با شاعران دیگر» ضمناً راجع به مناسبت اشعار کمال و حسن دهلوی توقف کرده آقای گل‌سرخی نوشته‌اند: «غزل کمال از جهت روان بودن به سخن حسن دهلوی شباهت بسیار دارد. آنها که اهل طعنه بودند شیخ را «دزد حسن» می‌گفتند. جامی در کتاب «بهارستان» روضه ششم به این مسئله اشار کرده». دانشمند گرامی با همین اکتفا نموده مسئله را تا آخر روشن نکرده‌اند. بیت مذکور می‌توانست در این راه کمک برساند.

فعل «نهادن» در متن دیوان همه جا با فتحه آمده است:

نهنم سرو نهنم از سر این تمنا را

\* -

فته انگیزی و شوخی را اگر عیبی نهنم

\* -

تنهی کمال خود را ز سگان آستانش

\* -

در همه فرهنگهای قدیمی و معاصر فارسی و گویشهای فارسی و تاجیکی هم نهادن با کسره نرفته و تلفظ می‌شود. در زبان پهلوی نیز شکل nihatan را داشته است. بنابراین علت به این طرز علامت‌گذاری شدن فعل مذکور ناروشتن است.

ناجا و نادرست گذاشتن علامتها را در متن دیوان زیاد می‌توان مشاهده کرد که چندی را ذکر می‌نماییم:

عربی به خصوص در قرآن مجید جهت راهنمای و درست خواندن الفاظ می‌گذارند. آقای گل‌سرخی نیز با همین نیت نیک سعی کرده‌اند هرچه بیشتر به واژه و عبارات متن دیوان کمال خجندی علامت‌گذارند که کار خوبی است ولی متأسفانه بعضاً ناجا گذاشتن علامتها باعث غلط‌خوانی و خرابی منطق و وزن بیت و مصرعها گشته است. مثلاً در بیت زیر علامتهای مصرع اول برای درست خواندن کلمه‌های نیارد و من، مدد می‌رسانند، ولی در مصرع دوم علامت فتحه در کلمه مَنَّت (به جای مِنت) باعث خرابی مضمون و وزن گشته است:

عقل نیارد نهاد بر من بیدل سپاس

بر سر آزادگان مَنَّت (?) دستار نیست

بی‌موقع گذاشتن علامتها بعضاً باعث اشتباههای جدی گشته‌اند که نه تنها به درک معنی بیت بلکه به حل مسائل دیگر احوال و آثار شاعر نیز خلل می‌رساند. برای مثال به بیت زیر توجه کنید:

کمال، چون سخنت به ز طرز حُسن شد

دگر مدار ازین و از آن توقع تحسین

اولاً کلمه حُسن به وزن مصرع سخته وارد کرده است. ثانیاً عبارت طرز حُسن معنی ندارد. ثالثاً به حُسن تبدیل دادن اسم حُسن، باعث دور شدن از درک یک مسئله مهم سبک نگارندگی کمال خجندی گشته است. زیرا شاعر در بیت مذکور به مانندی سبک اشعارش به طرز غزلسرائی حسن دهلوی اشاره کرده راه را به محققان جهت آموزش قیاسی سبک اشعار این دو شاعر معروف باز نموده است.



مَشْمُر (؟) عیب که دیوانه‌ام و ماه نواست

\* -

گر فُتادی (؟) گذرش سوی تو ناگه ناگه

\* -

در پای تو تنها نه سرماست فُتاده (؟)

\* -

چون فُتادی (؟) به زلف یار کمال

\* -

دلم زلف پریشانست چو بُر بود (؟)

\* -

آن هم از سنگدلی بود که گفتیم چنانست (؟)

\* -

در غم فِرقت (؟) او ناله کنان با دل ریش

\* -

گفته‌ای پیش رقیبان دَهَمَت (؟) صد دشنام

\* -

دم به دم ز آینه این زنگ چرا نَزْدانی (؟)

\* -

که تب هجر تو بگداخت (؟) تن لاغر من

\* -

به چین ارزان شود نافه (؟) گر آن (؟) هندو خنن گیرد کلاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

\* -

آنکِ آسان سُمُرد (؟) این هم خون خوردن ما

\* -

سهل است به چشم من اگر دُرُج (؟) ثریاست

\* -

در بهشت عَدَن (؟) جایی خوشتر از کوی تو نیست

\* -

مرشد آن نیست که از می دَهَدَت (؟) توبه کمال

\* -

در قلم (؟) خود سخنی نیست، سخن در ورق است (۵۰)

\* -

در مقدمه دیوان علت علامت‌گذاری نشان داده نشده

است

مؤلف مقدمه در ضمن بیان شیوه کار خود تایید

می‌نماید که نسخه به خط علی دامغانی کتابت شده که اصل

متن قرار گرفته است، «نقطه بسیار کم دارد». نسخه دوم بخط

محمد جامی «از نظر نقطه گذاری به صورت نوشته

«دامغانی» است» آقای گل‌سرخ‌ی بارها تأیید کرده‌اند که «از

هر گونه اصلاح و تعویض لغت و تنظیم نارساییها در ردیف

خودداری کردیم. ولی از مقایسه متن چند صفحه دو نسخه

مذکور که عکس آنها در مقدمه آورده شده است، برمی‌آید

که علامتها از طرف مرتب دیوان گذاشته شده‌اند. در مقدمه

علی دامغانی ۱۱ بیت شعر نقل شده است که همه بدون

حرکت می‌باشند. در متن اشعار حاشیه نیز علامتها به نظر

نمی‌رسد. در ۲ متن قصیده اول دیوان کمال نیز علامتی

گذاشته نشده است. حال آنکه خود همان متن در چاپ

حاضر دارای علامتهای زیاد می‌باشد. باعث تعجب است که

در بعضی موارد ضروری علامت گذاشته نشده است. مثلاً در

ممرعه‌های قبیل برای درست و بی‌سکته خواندن، گذاشتن

علامت هسزه (ویالی) واجب است:

چشم کمال از تلخی (؟) هجر تو شد گوهر فشان

بی تلخی (؟) از بحرها، گوهر نمی‌آید برون

\* -

عقل گجت اندیشه (؟) دور است عزم کوی دوست

\* -

گفته (؟) جان تو بر خاک در ماست کمال

\* -

که به حسن از آنچه بودی شده (؟) هزار چندان

\* -

چاره (؟) کس نکند غمزه خون خواره تو

\* -

قطره (؟) قطره زد دریا چوبه ساحل آبی (۵۱)

البته مرتب دیوان را مرتکب همه اشتباهات دانستن

درست نیست. احتمال دارد که اکثر نقصانها نتیجه شتابکاری

کاتبان نسخه‌ها باشد. بنابراین گروه دیگر اشتباهات را



می توان سهو القلم کاتبان و نواقص چاپی داشت.

مصرع اول بیت زیر ناتمام بوده عبارة «و لعل» به مصرع دوم گذشته است:

نثار خاک آن در از در

و لعل بیا ای کان گوهر تاجه داری

روشن است که اینجا اشتباه کاتبان یا نقص چاپی است ولی در پاورق به این اشاره نشده است. در این گونه موردها که در متن دیوان کم نیستند توضیح مرتب ضرور است. حتی بعضی از آن نواقص را در متن از روی نسخه های دیگر اصلاح کرده به آن در پاورق اشاره کردن هم صلاح است. مثلاً در مطلع غزل شماره ۵۱ بیتی از غزل دیگر نقل شده است که با بیت های بعدی هیچ عمومیتی ندارد:

باتو چون زلفت چه خوش باشد شب آوردن به روز

کاشکی این دولت بیدار می دیدم به خواب

من طلب کردم وصال روز و شب

یافتم اینک به حکم من طلب...

نمونه ای چند از این گونه اشتباهات:

مغنیان (؟) سخنان کمال باریک است

بخوان به چنگ که باریک بینی دارد

\*-

دولت دردت چه خوش بودی به غم یک جا مقیم

یک چون در (؟) تو می آید ز دل غم می رود

\*-

یک نکته ازین دفتر گفتم (؟) و همین باشد

\*-

ولی هر جا که شیر نیست (؟) غوغای مگس باشد

\*-

هیچ مگوی کز تو (؟) روی به راه کرده ام

\*-

گرد لب او بی سببی نیست بسی خال است (؟)

\*-

عار آید دگر از خلعت شاهی ما (؟)

\*-

نقاش هر صورتی که (؟) انگیخت در بتخانه ها

\*-

چون توان که (؟) انگستری در روز نتوان باختن (۵۲)

\*\*\*

در پایان سخن وظیفه خود می دانم که از جانب اهل علم و ادب و کل مردم تاجیک به دانشمند گرامی جناب آقای ایرج گل سرخی برای زحمت فراوانی که در تهیه این کار بزرگ کشیدند، تلاشهایی که در پیدا کردن نسخه های قدیمی دیوان کمال خجندی ورزیده اند، محنت و مشقت سختی که در تحقیق احوال و آثار شاعر و نسخ دیوان او کرده اند، کوشش زیادی که در نشر دیوان به خرج داده اند و نهایت جهت اخلاص و صداقت و صمیمیت زیادی که ایشان به مردم تاجیک و فرهنگ و ادب آن دارند و به نیت های نیکی که به مردم تاجیک و تحکیم روابط و همکاری همزبانان و همدلان اظهار نموده اند، عرض تشکر و سپاس فراوان نمایم.

این چند ملاحظاتی که از مطالعه دیوان پیدا شد و روی کاغذ آمد به هیچ وجه ارزش کار بزرگی را که فاضل گرامی جناب آقای گل سرخی انجام داده اند کاهش نمی دهد و فقط با بیت تکمیل کار عظیمی که شروع کرده اند، بیان می شود و امید است که در نشرهای بعدی دیوان کمال خجندی متن باز هم مکملتر و صحیحتر اشعار او را در اختیار خواهیم داشت. ■

بی نوشت ها:

۱- تقریظها به چاپ تبریز از ایرج افشار در مجله رامنمای کتاب، شماره اول، سال دوم، ۱۳۳۸ به چاپ مسکو از عزیز دولت آبادی در مجله آینده، شماره ۱۰، سال ۸، ۱۳۶۱، به چاپ دوشنبه از بدرالدین مقصودوف در مجله صدای شرق، شماره ۱۱، ۱۹۸۸م.

۲- دیوان شیخ کمال خجندی، به اهتمام ایرج گل سرخی، تهران، سروش، جلد اول، ۱۳۷۴، ص ۸۸

۳- همان کتاب، ص ۱۲.

4- Blochet E. Catalogue des manuscrits persans de la biblio thegue, nationale. vol 3. - Paris: 1905-1912, N: 1635, P.243.



۵. و. و. گورگوریف. راجع به محل سرای، در مجموعه «روسیه و آسیه» پترزبرگ، ۱۸۷۶ م. ص ۱۱۳ (بزبان روسی).

۶. دیوان شیخ کمال خجندی، نشر ایرج گل سرخی، ص ۶۸.

۷. رضاقلیخان هدایت، مجمع الفصحاء، بکوشش مظاهر مصفا، بخش سوم از مجلد دوم، تهران، ۱۳۴۰، ص ۱۲۰۹. درباره اخلاق مشهور کمال خجندی، «رضاقلیخان هدایت و صادق هدایت»، ایرانشناسی ششگانه روس د. س. کمیسروف مقاله‌ای اختصاص داده است.

۸. از جمله رجوع شود:

اسدالله یف: «نام، لقب و کنیه کمال خجندی»، روزنامه «حقیقت نین‌آباد» ۱۹۸۹/۹/۳۰

مقصودوف ب.: «نظری به زندگی نامه کمال خجندی»، مجله «ادب» شماره ۱۲ - ۱۹۹۳، ۱۱. «صادق هدایت خلف کمال خجندی» در مجموعه «راههای رشد ادبیات نو و نوین فارسی»، مسکو، ۱۹۸۲ (بزبان روسی).

۹. متأسفانه آن تذکره‌نویسان نشان داده نشده‌اند. در تذکره الشعراء دولتشاه، تفحات الانس و بهارستان عبدالرحمن جامی، آتشکده آذر، هفت اقلیم امین احمد رازی، نشر عشق حسینقلیخان عظیم‌آبادی، مجمع الفصحای هدایت و امثال اینها به نظر نمی‌رسد.

۱۰. دیوان شیخ کمال خجندی، نشر ایرج گل سرخی، ص ۷۷.

۱۱. همان کتاب، ص ۷۸.

۱۲. از جمله در فرهنگ زبان فارسی دکتر مهشید مشیر (ویرایش دوم، تهران، ۱۳۷۱) (ص ۷۹) آمده است: «صد... ۲ خیلی زیاد؛ به دفعات...»

۱۳. دیوان شیخ کمال خجندی، نشر ایرج گل سرخی، ص ۴۸۵.

۱۴. در نشر آقای گل سرخی «منی» ثبت شده است که وزن را خلیل‌دار می‌کند. اینجا از روی نشرهای مسکو و دوشنبه اصلاح شد.

۱۵. دیوان شیخ کمال خجندی، نشر ایرج گل سرخی، ص ۵۰۸.

۱۶. همان کتاب، ص ۶۰۲.

۱۷. همان کتاب، ص ۱۱۷۳.

۱۸. همان کتاب، ص ۷۴۷.

۱۹. همان کتاب، ص ۴۳۴.

۲۰. محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تهران ۱۳۱۲، ص ۱۴۲۰.

۲۱. نقل از مقدمه عزیز دولت‌آبادی بر دیوان کمال‌الدین مسعود خجندی تبریز، ۱۳۳۷، ص چهارده.

۲۲. حسین قلیخان عظیم‌آبادی، نشر عشق، ذخیره دستنویسهای انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم ازبکستان، نسخه شماره ۲۰۹۶، ص ۵۲۹.

۲۳. دیوان شیخ کمال خجندی، نشر ایرج گل سرخی، ص ۷۷.

۲۴. همان کتاب، صص ۷۴۸، ۷۶۷، ۱۰۶۸، ۱۱۵۱، ۱۱۵۷، ۱۱۶۶.

۲۵. همان کتاب ص ۵۶.

۲۶. همان کتاب، ص ۶۰.

۲۷. در نشر آقای گل سرخی به جای «مه» واژه «به» ثبت شده است که مطلب را درست ارائه نمی‌کند. هدف کمال اینجا بیان لطف شاعرانه‌ای است که

۵. به زبان ترکی قای می‌شود از روی چاپهای تبریز، مسکو، دوشنبه تصحیح شد.

۲۸. دیوان شیخ کمال خجندی، نشر ایرج گل سرخی، ص ۹۱۷.

۲۹. همان کتاب، ص ۳۳.

۳۰. در چاپ آقای گل سرخی می‌گردیم، ثبت شده که خلاف قافیه غزل است در نشرهای تبریز و دوشنبه همین طور است.

۳۱. دیوان شیخ کمال خجندی، نشر ایرج گل سرخی، صص ۲۲۵، ۲۸۷، ۳۳۷، ۳۶۶، ۳۷۹.

۳۲. همان کتاب، ص ۹۰ درباره وحدت وجود در اشعار کمال در فصل جداگانه کتاب «مقصودوف» روزگار و آثار کمال خجندی دوشنبه ۱۹۹۴ بحث شده است.

۳۳. دکتر فیض‌الله مصفا تاریخ ادبیات در ایران، جلد سوم، بخش دوم، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۱۳۳.

۳۴. دیوان شیخ کمال خجندی، نشر ایرج گل سرخی، ص ۱۱۳۵.

۳۵. همان کتاب، ص ۶۷۸.

۳۶. همان کتاب، ص ۷۵۷.

۳۷. همان کتاب، ص ۱۶۶.

۳۸. همان کتاب، ص ۷۶۹.

۳۹. همان کتاب، ص ۹۰۲.

۴۰. همان کتاب، ص ۴۱۶.

۴۱. همان کتاب، ص ۳۱۴.

۴۲. دیوان کمال‌الدین مسعود خجندی، به اهتمام کد شیدفر، مسکو جلد ۱، ۱، ۱۹۷۵، ص ۹۲.

۴۳. دیوان شیخ کمال خجندی، نشر ایرج گل سرخی، ص ۱۲۱۳.

۴۴. همان کتاب، ص ۷۴۶.

۴۵. همان کتاب، ص ۱۰۹۶.

۴۶. همان کتاب، صص ۳۳۵، ۵۲۲، ۳۳۵، ۳۹۹، ۱۱۵۵، ۲۷۰، ۹۳۲، ۴۲۵، ۵۶۷، ۶۶۰، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۲۱، ۱۷۷، ۳۰۱، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۸۷، ۳۶۰، ۲۷۴، ۸۰۷، ۵۷۲، ۵۹۱، ۵۹۱، ۳۲۸، ۳۵۹، ۸۱۳، ۳۷۲.

۴۷. همان کتاب، صص ۷۶۶، ۱۲۳۷، ۵۸۶، ۶۰۵.

۴۸. همان کتاب، ص ۱۱۸۸.

۴۹. همان کتاب، ص ۱۲۳۱.

۵۰. همان کتاب، صص ۳۱۷، ۳۲۱، ۱۰۲۵، ۸۱۵، ۸۱۳، ۸۱۲، ۸۱۷، ۸۱۸.

۵۱. همان کتاب، صص ۹۵۵، ۹۱۷، ۱۰۷۶، ۱۰۷۶، ۵۱۵، ۷۹۳، ۹۵۵، ۹۱۷، ۱۰۷۶، ۲۱۵، ۴۹۹، ۳۷۲، ۳۷۱، ۵۹۰.

۵۲. همان کتاب، صص ۵۱، ۷۹۰، ۸۲۸، ۸۱۷، ۸۵۳، ۹۵۵.

۵۳. همان کتاب، صص ۲۱۱، ۵۲۳، ۵۸۸، ۵۲۷، ۵۷۵، ۷۲۱، ۴۲۶، ۷۶۶، ۸۴۴، ۷۹۰.

